

# ادبیات ایران در عصر صفوی و افشاری

علی رضا ذکاوتی قراگزلو

مختصر به برخی اشاره خواهد شد.

مؤلف در مقدمه می گوید: «شیوه کار در تألیف این جلد همان است که در جلدهای پیشین بوده... تنها تفاوت، تفصیل جستارهای چندگانه آن است... و آنهم بدین سبب که موضوع این جلد دورانی دویست و پنجاه ساله را دربر می گیرد و به محیطی بسیار پهناور از قاره آسیا باز بستگی دارد» (ص پانزده). به سبب همین تفصیل، شرح آثار و احوال شاعران پارسیگوی این دوره (بیش از یکصد و بیست و پنج تن) و نیز نثر و نثر نویسان به بخش دوم (که هنوز چاپ نشده) افتاده و بخش مورد بحث ما چهار فصل مقدماتی و دو بهره از پنج بهره فصل پنجم را شامل می شود.

از خصوصیات بارز کتاب، کثرت منابع و ارجاعات آن است. مؤلف می نویسد که برای تهیه منتخباتی از آثار شاعران و نیز مواد کتاب، از اثرهای کمیاب در کتابخانه‌های دوز دست این سو و آن سوی جهان استفاده شده، «و بسیار سفر کرده و کتاب و دیوان و مثنوی خوانده است» (ص هفده). آنچه در پانوشتهای این مجلد ملاحظه شد تنها به نسخه‌های خطی تذکره‌های عرفات العاشقین، صحف ابراهیم، ریاض الشعراء واله داغستانی و تذکره الاحباب نثاری بخاری ارجاع داده شده، باقی همه کتابهای چاپی است که البته بعضاً بسیار کمیاب و به لحاظ بعیدالمنال بودن در حکم کتاب خطی است. فهرستهای چاپ شده کتابخانه‌های ملی، دانشگاه تهران، آستان قدس رضوی، مجلس شورا، مدرسه سپهسالار و فهرست نسخه‌های خطی موزه بریتانیا، کتابخانه ملی پاریس و

تاریخ ادبیات در ایران [جلد پنجم، بخش یکم، از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری]. تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا. تهران. ۱۳۶۲. چاپ اول. شرکت مؤلفان و مترجمان ایران. ۱۱۰۰ ریال.

چون اهل هوش نکته سرایند گوش‌دار  
زیبق به گوش ریز جو تفسیر می‌کنند.  
«عرفی»

مجلداتی که تحت عنوان تاریخ ادبیات در ایران به قلم دکتر ذبیح‌الله صفا از حدود سی سال پیش تا کنون به تدریج انتشار یافته مفصلترین و مفیدترین کتاب موجود در نوع و موضوع خود است، و جلد پنجم که شامل ادبیات عصر صفوی و افشاری می شود، در مقایسه با مجلدات پیشین پخته‌تر و کاملتر به نظر می آید، به ویژه که راجع به این دوره از ادبیات وسیع زبان فارسی با وجود کثرت منابع (و شاید یکی هم به همان دلیل) پیش از این کتاب جامعی در دست نبود. هر چند کتابهایی همچون جلد چهارم تاریخ ادبیات ادوارد براون و جلد پنجم شعرالعجم شبلی نعمانی تا اندازه‌ای حاجت مراجعه کننده را مرتفع می ساخت اما مطالب ناگفته و سؤالهای پاسخ نیافته فراوان باقی می ماند که کتابی همچون تألیف حاضر جوابگوی بسیاری از آنهاست. البته کتاب همان طور که مؤلف اشاره کرده (ص هفده) از تقیصه‌هایی هم خالی نیست که در این

# تاریخ ادبیات ایران

جلد پنجم

از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

بخش یکم

تألیف

دکتر تزجی اندر صفا

استاد ممتاز دانشگاه تهران

تهران - ۱۳۶۲

(ص هفده).

حال که صحبت چاپ شد این نکته را بگوئیم که از نظر غلط‌گیری، این کتاب در سطحی بهتر از معمول قرار دارد. در غلطنامه چهار صفحه‌ای حتی غلط‌های بسیاری اهمیت نیز آمده، و من گذشته از آنچه ذکر کرده‌اند به یک مورد برخوردیم: «اشراف الساعة» در حاشیه ص ۲۷۳ که «اشراف الساعة» صحیح است).

اکنون خلاصه‌ای از عناوین محتویات کتاب می‌آوریم: فصل اول خلاصه‌ای است از «وضع سیاسی ایران از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم» که علل ظهور و سقوط صفویه و چگونگی طلوع و افوال نادر را بیان می‌کند (ص ۵-۴۲)؛ به اضافه مختصری درباره دولت عثمانی و گورگانیان هند و ازبکان ماوراءالنهر و اشاره‌ای به روابط دولت ایران در این دوره با فرنگیان (ص ۴۳-۵۹).

فصل دوم نگاهی است به وضع اجتماعی ایران در دوره مورد مطالعه (ص ۶۰-۱۳۱). اقتصاد و ثروت، سرگرمیها و جشنها، عزاداری و روضه‌خوانی، مفاسد و اعتیادات مضره، خشونت‌ها و خونریزیها و خویشاوند کشیهای شاهان، قوت گرفتن فرهنگ تازی و ترک مآبی حکومت از عناوین این فصل است.<sup>۱</sup>

فصل سوم وضع دینی ایران را در دوره مورد بررسی تشریح می‌کند (ص ۱۳۲-۲۲۸)، و این مطالب را در آن می‌خوانیم: قیام صوفیان صفوی به عنوان آخرین حلقه از قیامهای شیعیانه در ایران، برداشت سرخ کلاهان از تشیع و تصوف و نظرشان به شاه صفوی (یا «مرشد کامل»)، برخورد سنی و شیعه و سخت‌کشیها از طرفین در ایران و عثمانی و ماوراءالنهر، قدرت گرفتن عالمان مذهبی و رفتار آنان، گسستگی از سنتهای ملی و عکس‌العملهایی که رخ داد، سرکوب تصوف و بازپیدایی اندیشه عرفانی و احیای فلسفه، موضعگیریهای گروههای علما در برابر یکدیگر<sup>۲</sup>...

فصل چهارم وضع علوم را در دوران دویست و پنجاه ساله، بشرح بازمی‌گوید و اگر در نظر آریم که مؤلف در تاریخ علوم عقلی و غیر آن مطالعات وسیع و تخصص دارد ارزش این فصل مشبع و مفصل (ص ۲۲۹-۴۲۰) آشکارتر می‌شود. پس از اشاره به عالمان ذوقنون بازمانده از دوره تیموری، رشد و فزونی یافتن فقیهان و محدثان و تدوین نهایی دانشهای مذهبی شیعه و تألیفات در رشته‌های تفسیر، ادعیه، حدیث، فقه و اصول و کلام مورد بحث قرار گرفته، آن‌گاه از وضع علوم عقلی و موسوعات و آثار و احوال چندین نفر از معروفترین حکیمان (صاحب نظر و صاحب مکتب) و حکمت‌شناسان (صاحب تحقیق و مطالعه و اطلاع) سخن رفته

فهرست ریو از مآخذی است که کراراً و به دقت مورد مراجعه مؤلف قرار گرفته و از این راه می‌توان گفت بخشی از منابع او به طور غیر مستقیم نسخه‌های خطی بوده است. با مراجعه به فهرستهای دیگر از قبیل فهرست نسخ خطی فیضیه، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، کتابخانه وزیری، کتابخانه غرب همدان و جز آن، می‌شد شواهد و مدارک بیشتری در تأیید، اصلاح یا تنقیح و تصحیح کتاب، پیدا کرد هرچند در استخوانبندی استوار آن تغییری پدید نمی‌آمد.

متون تاریخی و جغرافیایی، کتب تراجم و رجال، تذکره‌ها، دواوین، سفرنامه‌ها و خاطرات و گزارشهای خارجیان و سیاحان، تحقیقات ایرانیان و فرنگیان و مجلات ادبی و تقریباً هرچه که بتوان نکته‌ای از آن در شناخت این دوره بیرون کشید<sup>۳</sup> به طور مستقیم یا به واسطه مورد مراجعه قرار گرفته و لذا کتاب بسیار پر مطلب و خواندنی است و اگر هم خواننده با بعضی سلیقه‌ها و احکام نویسنده موافق نباشد (مثلاً قضاوتهایی که درباره «شاهنشاهی» صفویه و نادر کرده است)، انصافاً می‌باید ممنون زحماتی که در استخراج بسی نکات مجهول و غیر مشهور کشیده است باشیم.

ورزیدگی مؤلف در تألیف و تصنیف، و نظم فکری که در تدوین و تبویب به کار برده از دید خواننده عادی هم پنهان نمی‌ماند؛ گرچه همان طور که خود نیز اشاره کرده نابسامانیهای چاپخانه‌ای عیوبی در سرفصلها و عنوانهای اصلی و فرعی پدید آورده است

است. به وضع علوم ریاضی و آثار و احوال ریاضیدانان ایران و هند و نیز پزشکی و داروشناسی و دانشهای طبیعی دیگر و نامداران این فنون هم اشاره شده است. سپس دانشهای ادبی فارسی و توسعه فرهنگ نویسی در هند با نام فرهنگها و فرهنگ نویسان و تفصیل خصوصیات هر کتاب و پیدایش مقدمات نوشتن دستور زبان فارسی می آید، که سخت دلکش و خواندنی است. در پایان این فصل به وضع علوم ادبی عربی هم توجه شده است.

فصل پنجم که اساسی ترین قسمت کتاب است در واقع متعهد این مهم است که تأثیر عوامل پیشگفته را در صورت و ماده یا مضمون و فرم و معنی و لفظ ادبیات بنمایاند. در بهره نخست از این فصل (وضع عمومی زبان فارسی) مطالب زیر را می خوانیم: گسترش زبان ترکی در بخشهایی از ایران و تغییر زبان آذری به ترکی در آذربایجان، ادامه و توسعه تأثیر زبان عربی بر واژگان و ترکیبات و تعابیر فارسی، کم مایگی بسیاری از شاعران و ضعفها و اغلاط انشایی آنان، و به طور خلاصه، «فساد و تباهی زبان». در بهره دوم که تا آخر این مجلد ادامه دارد، رواج شعر و شاعری در قلمرو زبان فارسی، به ویژه هند، با ذکر اسامی سلاطین و حکام شعر دوست و شاعر پرور هندوستان و نیز رجال ایرانی مؤثر در رشد و شکوفایی ادب و هندوان پارسیگوی، و در مقابل، بی رواجی نسبی شعر و ادب در خود ایران، و نیز وضعیت ادبیات فارسی در عثمانی و ماوراءالنهر مورد بررسی قرار گرفته است. آن گاه مؤلف طی مبحث مفصلی خصوصیات سبک شعر در دوران دویست و پنجاه ساله را به دقت تشریح می کند، شیوه شاعرانی چون وحشی و ثنائی و فیضی و عرفی و نظیری و ظهوری و طالب و کلیم و صائب را ادامه سبک عراقی<sup>۴</sup> و اطلاق اصطلاح سبک هندی را بر سبک شاعرانی چون غنی کشمیری و ناصر علی سرندی، بیدل، غنیمت کشمیری [کنجاهی] صحیح می داند، گذشته از آن به درستی یادآوری می کند که «مقیاس فصاحت» قرون سوم و چهارم و پنجم تا هشتم را نباید بر ادبیات این عصر تحمیل کرد. و این نکته نماینده تحرکی است در دید «دانشگاهی» نسبت به این دوره از ادبیات ایران.

می دانیم که طی پنجاه شصت سال اخیر آنان که عنوان «گروه مرجع» در اظهار نظرهای ادبی را داشتند شاگردان مکتب ادیبان خراسانی و به نحوی ادامه دهنده سنت «بازگشت ادبی» مشتاق و آذروصبا بودند و دید خوشی به سنت شکنان معروف به سبک هندی (در معنای وسیع آن از ثنائی تا بیدل) نداشتند. درست است که حیدرعلی کمالی حدود پنجاه سال پیش منتخبات جالبی از صائب ترتیب داد و درست است که بهار به صائب حسن نظر داشت و

تلویحاً اساتید غزل قرون دهم تا دوازدهم را می ستود (سبک شناسی، ج ۳، ص ۲۵۴)، اما وزن و بهایی که دکتر صفا به اساتید سخن این دوره در این کتاب می دهد - در عین انتقادات موجه یا ناموجهی که دارد - کلاً نمایانگر تحولی است در دید دانشگاهی نسبت به سبک هندی. دکتر صفا زحمتی کشیده، محصول این مکتب را به دقت و تقریباً فارغ از پیشداوری حلاجی کرده، و این کوشش نتیجه بخشی بوده است.

با بررسی موضوعات شعر در این دوره، شامل حماسه های تاریخی، حماسه های دینی، منظومه های داستانی، قصیده گویی و مدیحه سرایی، قصاید مصنوع، منظومه های حکمی و عرفانی، ساقی نامه ها، مناقب و مرثیاتی مذهبی، معما و ماده تاریخ، هجو و هزل و طنز و شهر آشوب، این مجلد تمام می شود و خواننده منتظر می ماند مجلد بعدی را که در واقع اصل کتاب و شامل آثار و احوال شاعران و ادیبان است ببیند.

اکنون چند تأمل و ملاحظه که طی تصفح کتاب به نظر آمد عرضه می دارد، به امید آنکه در راه باز هم کاملتر شدن کتاب مورد توجه خوانندگان و نیز نویسنده محترم قرار گیرد. در صفحه ۴۲۷، س ۱۳ «اونچی» را به معنی آرد نوشته اند، شاید از آن رو که «اون» به معنی آرد است. اما بعید نیست که اونچی، همان «انباشی» (= ده باشی، رئیس ده نفر) باشد.

در همان صفحه، س ۳ «کنکاش» را از لغات دخیل مغولی در نثر دوره صفوی دانسته اند. یادآوری می کنیم که این لغت اگر هم ترکی باشد سابقه کهن دارد و از جمله در سفرنامه ناصر خسرو (آنجا که وضع شهر لحسا را توصیف می کند) آمده است.

در صفحه ۳۱۹، نام مؤلف *روضات الجنات* را «شیخ محمد باقر خونساری» نوشته، اما او ظاهراً سید موسوی بوده است، و عنوان «میرزا» درست نشانه سیادت است. و دکتر صفا نیز خود در غالب موارد نام مؤلف *روضات* را میرزا محمد باقر نوشته است.

در صفحات ۲۱۰-۲۱۲ (و همچنین صفحات ۲۱۶ و ۲۸۲) فقراتی از رساله *فی رد الصوفیه* میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین (متوفی ۱۲۳۱ یا ۱۲۳۳) را اشتباهاً به نام ملا محمد طاهر قمی (متوفی ۱۰۹۸) صاحب *تحفة الاخیار* و استاد مجلسی دوم، قلمداد کرده و توجه ننموده اند که در همان فقرات منقوله، از مشتاقعلی [مقتول ۱۲۰۵ هـ در کرمان] و معصومعلی [مقتول ۱۲۱۲ هـ در کرمانشاه] و نورعلی [متوفی ۱۲۱۲ هـ] سخن می رود. منشأ این اشتباه آن است که مؤلف فقرات مذکور را از *طرائق الحقائق* نقل کرده و «محقق قمی» را ملا محمد طاهر پنداشته حال آنکه نویسنده *طرائق*، عنوان «محقق» را بر میرزای

صاحب قوانین اطلاق کرده است. اما اشعاری که نقل کرده است (صفحات ۲۱۳ و ۲۸۳) از ملا محمد طاهر قمی است همان طور که در تحفة‌الاخیار (چاپ تهران، ۱۳۳۶ ش، صفحات ۸ و ۳۲) آمده است.

نویسنده در صفحه ۲۸۶، س ۱۶ بر مؤلف ریاض‌الابرار ایراد گرفته است که چرا «علوم غزیه» را جزء موضوعات علوم آورده، در حالی که مؤلف نفائس‌القنون نیز این کار را کرده، و با در نظر گرفتن زمان تألیف ریاض‌الابرار (سده دهم) ایراد واردی به نظر نمی‌آید.

چند مورد ایراد ادبی هم بر تک‌بیت‌هایی از شاعران سبک‌هندی گرفته‌اند که به گمان این جانب بعضی بی‌راه است و ذیلاً اشاره می‌شود:

ص ۴۳۸، س ۱۸:

«بس که گلش دست ستم خورده شد...»

می‌نویسد: «یعنی بر گلش...» در حالی که چنین نیست بلکه «دست ستم خورده» ترکیب واحدی است.

ص ۴۳۸، س ۲۱:

«اساس پارسایی را شکستم تا چه پیش آید

سر بازار رسوایی نشستم تا چه پیش آید»

می‌نویسد: «اساس را نمی‌شکنند؛ بر سر بازار، نه سر بازار». این همان دید «دانشگاهی» است که «مقیاس فصاحت» عمق و ادیب صابر را می‌خواهد بر شاعر قرن یازدهم تحمیل کند، وگرنه شعر از این حیث ایرادی ندارد.

ص ۴۳۸، س آخر:

«به دست خویش بندم برگ گل گیرم چو دامانش»

می‌نویسد: «برگ گل را اگر ببندید از آن چه می‌ماند؟» قضیه این نیست، شاعر می‌خواهد بگوید معشوق آن قدر لطیف و ظریف است که اگر بخواهم دامنش را بگیرم برای آنکه دامنش از دستم آسیب نیبند باید برگ گل به دست بیچم (دستکش از گلبرگ به دست داشته باشم!)

ص ۴۳۹، س ۲۱:

«می‌رسد از چمن آئینه آشفته ناز»

مصراع غلط نوشته شده، لذا ایراد می‌گیرد که «آئینه آشفته» چه معنی دارد؟ صحیحش این طور است:

«می‌رسد از چمن آینه، آشفته ناز...»

و اکنون معنی بیت روشن است (به متن کتاب رجوع کنید).

ص ۴۳۹، س ۱۲ شعر بیدل:

«رم بیتابی تغییررنگی گردش حالی...»

می‌نویسد: «بیتابی چگونه رم می‌کند؟ بیتابی را مضاف تغییررنگ و گردش حال قرار داده و حال آنکه بیتابی از ... باید باشد». اولاً «گردش حال» مضاف الیه نیست و تکه مستقلی است، در ثانی خود بی‌تابی فی‌نفسه متضمن قسمی رمیدن است. این مصراع بیدل البته نامأنوس و غریب است، لیکن مصداق «صنعت بی‌معنی‌گویی» نیست.

ص ۴۴۱، س ۲۱

«نزاکت اینقدر نی برگ گل نی یاسمن دارد

که هر عضو به خوبی یوسفی در پیرهن دارد»

می‌نویسد: «در مصراع دوم به خاطر حفظ ردیف «دارد» را به جای «باشد» آورده». چنین نیست، شاعر می‌خواهد بگوید: «هر عضو تو در حسن، یوسفی در پیرهن دارد»، و این اشتمال و دامنه‌اش بیشتر است از آن که گفته باشد: «هر عضو تو در حسن یوسفی است در پیرهن».

ص ۵۳۵، س ۲۴

«می‌توان از آتش سنگ نگین نام سوخت»

چنین معنی کرده که «... آتش بر نگین انگشتریش افتاده و از شعله آن بیم است که نامش نیز بسوزد». باید توجه داشت که سنگ آتش دارد و از این نکته شاعران سبک‌هندی مضمونها بیرون کشیده‌اند، از جمله همین شعر بیدل؛ و به تعبیر واله داغستانی، این همه «نازک مهملی» است! (ص ۵۴۹)

۱) از جمله کتبی که می‌توان بسیاری یادداشتهای مردمشناختی و مواد تاریخ اجتماعی از آن استخراج کرد داستانهای عامیانه است. در عصر صفوی داستانهای چون حسین‌کرد و تحریر اخیر اسکندرنامه و رموز حمزه نوشته شده که فواید تاریخی بسیار دارد ولی مؤلف که خود در شناخت داستانهای عامیانه صاحب نظر است، در اینجا از آنها غافل مانده.

۲) در مورد پیشه‌وران و کسبه و طبقات عامه شهرنشین که اتفاقاً خاستگاه بسیاری از شاعران عصر مورد بررسی است و در فهم خصوصیات اندیشه و زبان آنان توجه به این نکته ضرورت دارد: در این فصل هیچ اشاره‌ای نشده است. دکتر زرین کوب در مقاله «جهان‌صائب» برداشت محققانه‌ای از این موضوع دارد، (رک: از چیزهای دیگر انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶ ش، ص ۱۲۱-۱۴۹)

۳) به نحلّه نقطویه که چندین شاعر و نویسنده بدان وابسته بودند، و نیز پارسیان و حرکتهای فکری و ادبی آنها، و اسماعیلیان مهاجر به هند که برخی با صوفیه و بعضی با نقطویه آمیختند، در این فصل اشاره‌ای نشده. می‌دانیم که حتی بین پیروان «نانگشاه» (مؤسس نحلّه سیکها) گوینده فارسی‌زبان وجود داشته، و یقیناً تفکرات عیسائی و آزادمنشانه در شعر سبک‌هندی از همین نحلّه‌ها مایه می‌گیرد و این از نواقص کتاب است که به شرح و تحلیل آنها نپرداخته است.

۴) نخستین بار امیری فیروزکوهی در مقدمه دیوان صائب، سبک او را «اصفهان» نامید.